

تأملی در معنای اسلامیت فلسفه‌های مضاف

اسلامی بودن فلسفه‌های مضاف به چه معناست؟ آیا اسلامیت، وصف فلسفه است یا وصف مضاف‌الیه فلسفه است؟ در پاسخ باید گفت که هر دو معنا می‌تواند درست باشد.



اسلامی بودن فلسفه‌های مضاف به چه معناست؟ آیا اسلامیت، وصف فلسفه است یا وصف مضاف‌الیه فلسفه است؟ در پاسخ باید گفت که هر دو معنا می‌تواند درست باشد.

به گزارش خبرگزاری مهر، حجت‌الاسلام عبدالحسین خسروپناه رئیس مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران در متنی که در شماره ۱۹ این فصلنامه منتشر شده است، آورده است:

۱) بنده فلسفه‌های مضاف را به دو معنای فلسفه‌های امور و فلسفه‌های علوم به کار می‌برم. به تعبیر دیگر، فلسفه در فلسفه‌های امور با فلسفه‌های علوم یک نوع مشترک لفظی است و یک معنای عام برای این دو قائل نیستیم. لذا وقتی از فلسفه‌های امور مثل فلسفه نفس، فلسفه معرفت و فلسفه زبان صحبت می‌کنیم، مقصود ما هستی‌شناسی این امور است و هنگامی که از فلسفه علوم صحبت می‌کنیم، مقصود ما مبادی و مبانی علوم، مثل چیستی علوم، روش‌شناسی علوم، مبانی مختلف علوم، رابطه علوم با علوم دیگر، قلمرو علوم و مسائلی از این قبیل است.

۲) بخشی از فلسفه‌های امور، جزء فلسفه محض قرار دارد؛ یعنی وقتی به همین فلسفه رایج اسلامی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که از فلسفه هستی یا فلسفه نفس یا فلسفه معرفت بحث شده است، ولی باز معتقدیم که باید تعریف و ساختار و قلمرو فلسفه محض به گونه‌ای تغییر یابد که همه فلسفه‌های امور را در بر گیرد. یعنی اینکه ما فلسفه را تعریف کنیم به عوارض موجود بما و موجود قبل آن پسیر ریاضیاً او طبیعاً که چند تا فلسفه امر و چند تا فلسفه فکت در آن بحث شود، کافی نیست؛ بلکه باید محتوای آن گسترش پیدا کند و حتی باید هستی‌شناسی اموری مثل رسانه و تکنولوژی و امثال اینها که در دنیای مدرن با آن مواجه هستیم نیز در فلسفه محض بحث شود. البته ممکن است بعضی بگویند با همین تعریف می‌توانیم این کار را انجام بدهیم، ولی بنده معتقدم این کار امکان‌پذیر نیست؛ لذا معتقدم باید تعریف دیگری از فلسفه ارائه داد که البته با روش منطقی هم قابل توجیه باشد و صرفاً یک نیاز تأمین نشود.

۳) در غرب، فلسفه‌های علوم را با دو رویکرد بررسی می‌کنند: امثال کوهن و فایرابند که با رویکرد تاریخی بحث می‌کنند و امثال پوپر که با رویکرد منطقی، به علوم نگاه فلسفی داشته است؛ اما با نگاه درجه دوم. بنابراین، منظور از نگاه درجه دوم به فلسفه علوم، الزاماً رویکرد تاریخی نیست، بلکه می‌تواند با رویکرد منطقی هم باشد و پوپر این کار را کرده است. ما هیچ کدام از این دو رویکرد را قبول نداریم. بلکه رویکردی را به نام رویکرد دیده‌بانی قبول داریم که منطقی - تاریخی است و این رویکرد هم می‌تواند علوم محقق را فیلسوفانه بررسی کند و هم می‌تواند مبادی و مبانی‌ای را ارائه کند که علوم بایسته را تولید کند. بنابراین، نگاه ما به فلسفه علوم، صرفاً یک نگاه درجه دوم به علوم محقق نیست که نگاه توصیفی یا داوری داشته باشیم، بلکه ما می‌توانیم یک نگاه درجه اول به آنها داشته باشیم و فلسفه علمی را تولید کنیم که هنوز تحقق پیدا نکرده است و بعد از فلسفه علم، محقق می‌شود.

بعد از بیان این سه مقدمه، به این می‌پردازیم که اسلامی بودن فلسفه‌های مضاف یا آیا به چه معناست؟ آیا اسلامیت، وصف فلسفه است یا وصف مضاف‌الیه فلسفه است؟ در پاسخ باید گفت که هر دو معنا می‌تواند درست باشد. بدین معنا که وقتی اسلامیت وصف امور یا علوم قرار بگیرد و مثلاً بگوییم فلسفه امور اسلامی یا فلسفه علوم اسلامی، معنای درستی است؛ زیرا ما یک سری امور اسلامی مثل وحی، نبوت و امامت داریم که از منابع اسلامی به دست آمدند. آیا می‌توانیم درباره فلسفه این امور اسلامی بحث کنیم؟ یعنی این امور اسلامی مانند وحی و معاد و نبوت و امامت را هستی‌شناسی کنیم. بنابراین، فلسفه امور اسلامی معنا دارد. فلسفه علوم اسلامی مثل فقه و اخلاق اسلامی و ... هم معنا دارد؛ چون فقه را از منابع اسلامی گرفته‌ایم، می‌خواهیم در مورد فلسفه اینها، یعنی مبادی و مبانی آنها بحث کنیم. سؤال مهم اینجاست آیا اسلامیت می‌تواند وصف فلسفه هم بشود؟ زیرا واضح است که می‌تواند وصف مضاف‌الیه آن قرار گیرد. اما آیا اسلامیت می‌تواند وصف فلسفه بشود؟ یعنی اگر بگوییم فلسفه اسلامی امور، یا فلسفه

اسلامی علوم، معنادار است یا خیر؟ اگر علوم سکولار بودند و خواستیم در مورد فلسفه اسلامی این علوم سکولار مانند جامعه‌شناسی، گیدنس یا پارسون یا اقتصاد هاید فریمن بحث کنیم، معنادار است یا خیر؟

ابتدا به امکان فلسفه اسلامی امور می‌پردازیم و منظور ما از امور نیز معنای وسیع آن است؛ یعنی اموری مانند هستی و نفس و معرفت و واجب تعالی که در فلسفه محض از آن بحث شده و هم اموری مثل صنعت و رسانه که امروزه دنیای مدرن در اختیار ما گذاشته است.

به نظر بنده، فلسفه اسلامی امور معنادار است. به همان معنایی که ما فلسفه محض را اسلامی می‌دانیم. در اسلامی دانستن فلسفه محض، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. اگر ما اسلامی دانستن فلسفه محض، یعنی امور عامه و الهیات بالمعنی و الاخص را به این معنا بگیریم که گزاره‌های فلسفه محض با گزاره‌های وحیانی هماهنگ هستند و مثلاً همان‌گونه که وحی، توحید را ثابت می‌کند، فلسفه محض هم توحید را ثابت می‌کند، فلسفه محض را فلسفه اسلامی می‌نامیم؛ زیرا هرچند که دستاورد آن با روش عقلی و قیاس استثنایی به دست آمده، ولی نتیجه آن با معرفتی که ما از قرآن و سنت به دست می‌آوریم، هماهنگ است. آیا در فلسفه امور مانند هستی‌شناسی، رسانه، هستی‌شناسی صنعت و تکنولوژی، هستی‌شناسی زیبایی یا هنر، می‌توانیم به گونه‌ای بحث کنیم که نتایج آن با آموزه‌های دینی مطابقت داشته باشد؟ در جواب باید گفت که اگر روش‌های عقلی توانست به نتیجه‌ای برسد که نصوص دینی هم آن را تأیید کند، اسلامی می‌شود وگرنه اسلامی نیست.

معنای دیگر اسلامیت فلسفه این است که موضوعات فلسفی را از قرآن و سنت استخراج کنیم و با روش فلسفی درباره آنها به فعالیت فلسفی بپردازیم. مثلاً جامعه یا انسان یا امت را از نصوص دینی بگیریم و در مورد آنها به صورت هستی‌شناسانه بحث کنیم. این کار، فلسفه اسلامی امور نام دارد. چرا فلسفه امور فقط باید در چند موضوع منحصر شود که بعضی از آنها از قرآن و سنت قابل استخراج است و بعضی‌ها نیز از یونان گرفته شده و فیلسوفان درباره آن بحث فلسفی کرده‌اند. بنابراین، باید این را توسعه بدهیم و موضوعات فلسفی دیگر را استخراج کنیم تا فلسفه اسلامی امور را ایجاد کنیم.

معنای سوم این است که آموزه‌های اسلامی ما برخلاف مسیحیت و یهود و هندویسم و بودیسم، صرفاً یک ادعای قدسی را بیان نکردند، بلکه نسبت به بعضی موضوعات استدلال هم کرده‌اند. مثلاً وقتی امام صادق علیه السلام با یک زندیق در فلان موضوع بحث می‌کند، استدلال می‌آورد و شیوه استدلال در آن بحث را به ما یاد می‌دهند. یعنی اینطور نیست که تمام گزاره‌های دینی را تعبدی بدانیم. البته از آن جهت که امام معصوم علیه السلام بیان کرده، قطعاً درست است، ولی امام یک استدلال منطقی با حفظ شرایط شکل و ماده را در اختیار ما قرار می‌دهد و نه تنها استدلال می‌کند، بلکه گاه روش استدلال را به ما یاد می‌دهد. ما نیز باید از همین موارد در فلسفه اسلامی امور استفاده کنیم تا اسلامیت فلسفه امور، غلظت بیشتری پیدا کند.

معنای چهارم این است که اگر قرار شد ما در فلسفه اسلامی همه امور را هستی‌شناسانه بحث کنیم. همین معرفت‌شناسی به ما یاد می‌دهد که غیر از عقل، ابزار معرفت دیگری مانند شهود یا تهذیب نفس یا وحی نیز وجود دارد. این کار معرفت‌شناسی اسلامی نام دارد که با عقل و روش عقلی به دست آمده است نه تعبد. همین مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی را با رویکرد توحیدی قرار می‌گیرد؛ یعنی وقتی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی ما توحیدی شد، زمانی که بخواهیم امور دیگری مثل جامعه، فرد، عدالت و مقوله‌هایی از این قبیل را تحلیل فلسفی کنیم، طبیعتاً تحلیل توحیدی خواهیم داشت؛ چو آن مبانی تأثیرگذار خواهد بود.

گرچه عقل، استدلال‌گر است و اسلامی و غیراسلامی ندارد، ولی هنگامی که کاربست پیدا می‌کند و به رشنالیتی تبدیل می‌شود، اسلامیت و غیر اسلامیت پیدا می‌کند؛ یعنی اگر شما با عقل استدلال‌گر به آموزه‌هایی رسیدید که مطابق دین است و می‌خواهید این آموزه‌ها را در تحلیل انسان، جامعه، سیاست، مصرف، توزیع، عدالت اقتصادی، عدالت اجتماعی و ... به کار بگیرید، کاربست یک مدل عقلانیت صورت می‌گیرد؛ به همین دلیل در واقع، فلسفه لیبرالیستی اقتصاد لیبرالیستی را تبیین می‌کند؛ یعنی فلسفه‌ای وجود دارد که به دنبال تبیین عقلانی مصرف بیشتر برای تولید بیشتر به منظور به دست آوردن سرمایه بیشتر است. لذا تعریف عدالت غربی‌ها با تعریفی که ما از عدالت داریم تفاوت بسیاری دارد؛ زیرا او بر اساس یک هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی، عدالت را تعریف

می‌‌ کند و تنها در تعریف عدالت نمی‌‌ مانند، بلکه نهادی به نام بانک، بورس و بیمه درست می‌‌ کنند که این سه نهاد در هر جای دنیا، حتی در جامعه متدیان و متشرعان نماز شب‌ خوان هم تحقق پیدا کند، نودوپنج درصد سود برای پنج درصد جامعه است.

بنابراین، در بحث‌ های فقهی هم نباید فقه را در خدمت نظام سرمایه‌ داری قرار دهیم. درحالی‌ که الان فقه ما در خدمت نظام سرمایه‌ داری است؛ زیرا برای بانک که یک نظام به معنای آجکتیو و متأثر از یک نظام به معنای ساجکتیو است، احکام حلیت و حرمت صادر می‌‌ کند، ولی عملاً نودوپنج درصد سود بانک و بیمه و بورس به پنج درصد جامعه تعلق دارد، نه کل جامعه. حتی اگر مسائل بانک را با مضاربه و مشارکت و بقیه عقود هم درست کنیم، این مشکل حل نخواهد شد و نظام بانکی، هدف خود را دنبال می‌‌ کند. بنابراین، عقلانیت قابل انصاف به اسلامی و غیراسلامی است و این عقل اسلامی و غیراسلامی، خود را در فلسفه نشان می‌‌ دهد؛ هرچند ممکن است عقلانیت در مبادی اولی فلسفه نقش نداشته باشد و تنها عقل نقش داشته باشد، ولی در استمرار از عقل به سراغ عقلانیت به معنایی که عرض کردم می‌‌ رویم.

آیا فلسفه علوم اسلامی و فلسفه اسلامی علوم هم معنادار است یا خیر؟ واضح است که فلسفه علوم اسلامی معنادار است؛ زیرا یک سری علوم اسلامی مثل اخلاق اسلامی و فقه و… داریم و می‌‌ خواهیم از مبادی و مبانی آنها بحث کنیم. یا مثل اینکه بخواهیم از مبادی و مبانی اقتصاد اسلامی بحث کنیم، حتی اگر هنوز علوم اسلامی را تولید نکرده باشیم نیز می‌‌ توانیم فلسفه این علم اسلامی را داشته باشیم؛ زیرا رویکرد ما تاریخی - منطقی است و معتقدیم که می‌‌ توانیم مبادی و مبانی آن علوم را بگوییم. بنده معتقدم می‌‌ توانیم با استفاده از روش حکمی اجتهادی، علوم انسانی اسلامی را تولید کنیم. اما طبیعتاً به تولید گزاره‌ هایی می‌‌ رسیم که بعداً علوم را تشکیل می‌‌ دهند. هم‌ اکنون نیز ما گزاره‌ های اسلامی در حوزه اقتصاد یا در حوزه روانشناسی داریم و می‌‌ توانیم روش‌ شناسی این علوم را قبل از شکل‌ گیری آنها مدون کنیم.

اما مهم این است که آیا فلسفه اسلامی علوم هم معنا دارد یا خیر؟ یعنی آیا امکان دارد که فلسفه وصف اسلامیت پیدا کند یا خیر؟ فلسفه‌ ای که می‌‌ خواهد با روش تاریخی منطقی دانشی را که تحقق دارد یا تحقق ندارد، بررسی و تحلیل کند. مثلاً آیا فلسفه اسلامی برای علوم اجتماعی سکولار معنا دارد یا خیر؟ اگر رویکر فلسفه مضاف ما تاریخی باشد، جواب منفی است، ولی اگر روش منطقی باشد، جواب مثبت است؛ زیرا ما با منطق می‌‌ توانیم بگوییم که تحلیل منطقی ما از علوم اجتماعی سکولار، تحلیلی اسلامی است. چون منطق ما برگرفته از عقل و وحی است و آنها به ما می‌‌ گویند چطور این دانش را ارزیابی کنید. مثلاً با تحلیل فلسفی علوم اجتماعی سکولار نتیجه می‌‌ گیرند که سود حداکثری برای جمعیت حداقلی است. این بر اساس یک منطق است؛ چون در منطق ارزش‌ ها هم نهفته است و از درست و غلط بودن صحبت می‌‌ کنیم و صرفاً نمی‌‌ خواهیم توصیف کنیم که این هست یا این نیست. ولی اگر مقصود ما علوم اجتماعی اسلامی باشد، به طریق اولی فلسفه اسلامی علوم اجتماعی اسلامی معنا خواهد داشت؛ زیرا ما در فلسفه اسلامی علوم می‌‌ خواهیم به مبانی و روش‌ شناسی بپردازیم و اگر مبانی هستی‌ شناختی، معرفت‌ شناختی، انسان‌ شناختی و ارزش‌ شناختی علوم با قرآن و سنت هماهنگ باشد، آنها نیز اسلامی می‌‌ شوند. لذا اینها مبانی علوم اسلامی می‌‌ شوند که خود آنها نیز اسلامی هستند. روش‌ شناسی نیز به همین صورت است؛ چون روش زاییده منطق و معرفت‌ شناسی است و به عبارت دیگر، روش، کاربست قواعد منطقی و معرفت‌ شناختی است. وقتی منطق و معرفت‌ شناسی متصف به اسلامیت شوند و اسلامی بودن آن معنادار باشد، روش هم می‌‌ تواند متصف به اسلامیت بشود. بنابراین، فلسفه اسلامی علوم هم خواهیم داشت. اما اینکه فلسفه اسلامی علوم و فلسفه اسلامی امور چگونه در اسلامی‌ سازی علوم به ما کمک خواهد کرد، بحث دیگری است که باید بعداً به آن پرداخته شود.